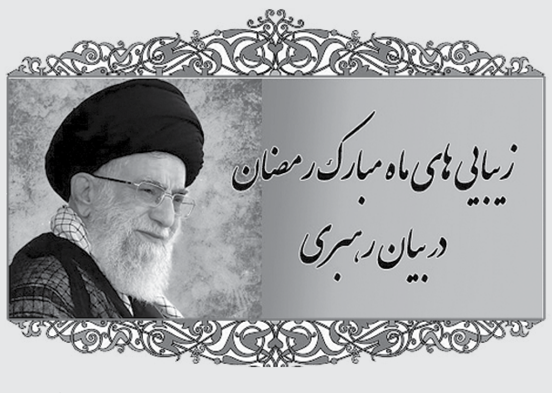
زیبایی های ماه مبارک رمضان
در بیان رهبری

رمضان؛ فرصت تصفیه روح انسان و کسب طهارت قلبی

هدف از روزه ماه رمضان، بنا بر تصریح آیه قرآن، عبارت است از تقوا و افزایش این ذخیره معنوی در وجود انسان.

این ماه، ماه ضیافت الهی است. پذیرایی خداوند از بندگان خود در این ماه ـ که یک پذیرایی معنوی است ـ عبارت است از گشودن درهای رحمت و مغفرت و مضاعف کردن اجر و ثواب اعمال خیری که بندگان در این ماه انجام می‌دهند. روزه ماه رمضان هم یکی از مواد همین ضیافت عظیم الهی است که مایه تصفیه روح انسان و ایجاد زمینه طهارت قلبی روزه‌دار است. امام سجّاد(ع) در خطبه ای فرمود: شهر الطّهور و شهر التمحیص (صحیفه سجّادیه، دعای ۴۴)؛ رمضان، ماه پاک شدن و طهارت قلب و ماه مغفرت است؛ چون خدای متعال استغفار را در این ماه بیش از دیگر ایّام سال مورد لطف و عنایت خود قرار می‌دهد. لذا در یک روایت وارد شده است که: فمن لم یغفر له فی رمضان ففی ایّ شهر یغفر له(امالی (صدوق)، ص ۵۳.)؛ اگر کسی در ماه رمضان ـ که درهای رحمت و مغفرت الهی به روی انسانها گشوده است ـ نتواند به مغفرت و رحمت الهی دست پیدا کند، پس کِی چنین توفیقی نصیب او خواهد شد؟ (۱)

> **استغفار و برگشتن به خدا و اصلاح درونی در وجود خود ما، موجب خواهد شد که خدای متعال فضل و رحمت و برکت و قوّت و عزّت خود را بیش از پیش بر ما نازل کند. همه قشرها، چه امثال من و کسانی که مسئولیتی دارند ـ که ما بیش از دیگران باید به خودمان برگردیم و در خود تجدید نظر کنیم و حاکمیت هوی و هوس را در وجود خویش از بین ببریم ـ و چه آحاد مردم، به این برگشت و اصلاح نیاز دارند.**

رمضان؛ بهترین فرصت برای بازگشت به خدا

چقدر مناسب و بجاست که با تحوّل سال و با ورود در آستانه ماه مبارک رمضان که ماه رحمت و مغفرت الهی است ما هم از کاستی‌ها و کجی‌ها و زشتی‌ها و بدی‌ها در درون و وجود خودمان رو برگردانیم؛ یعنی استغفار کنیم. استغفار و توبه، یعنی برگشتن به خدا، یعنی پشت کردن به بدیها، یعنی همین ایجاد تحوّل. و ان استغفروا ربّکم ثمّ توبوا الیه یمتّعکم متاعاً حسناً الی اجل مسمّی و یؤت کلّ ذی فضل فضله؛ و از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید، [تا اینکه] شما را با بهره‌مندی نیکویی تا زمانی معیّن بهره‌مند سازد و به هر شایسته نعمتی از کَرَم خود عطا کند، (هود، آیه ۳) استغفار و برگشتن به خدا و اصلاح درونی در وجود خود ما، موجب خواهد شد که خدای متعال فضل و رحمت و برکت و قوّت و عزّت خود را بیش از پیش بر ما نازل کند. همه قشرها، چه امثال من و کسانی که مسئولیتی دارند ـ که ما بیش از دیگران باید به خودمان برگردیم و در خود تجدید نظر کنیم و حاکمیت هوی و هوس را در وجود خویش از بین ببریم ـ و چه آحاد مردم، به این برگشت و اصلاح نیاز دارند.

رمضان؛ بهار انس با خدا

امسال اتّفاقاً بهار طبیعت، با بهار دعا و قرآن، همزمان شده است. ماه مبارک رمضان شروع بهار نوسازی و خودسازی انسان و بهار انس با خداست. مگر می‌شود از این جنبه کار غافل ماند؟ همه خطاها و اشتباهات، ناشی از نپرداختن به این جنبه کار است. آن که خطایش کمتر بود، آن که دلش به نور معرفت و هدایت خدا منوّر بود، آن که اشاره‌اش برای این ملّت و برای ما و برای عشّاق اسلام در عالم، راهگشا و راهنما بود یعنی امام راحل عظیم ما، به این جهت این‌طور بود که رابطه او با خدا، تأمین شده بود.

در دنیا، انقلابها، حکومتها، اداره‌ها و ریاست‌ها از آنجا عیب پیدا می‌کند و منحرف می‌شود که از این جنبه یعنی جنبه معنویّت، جنبه رابطه با خدا، جنبه ارتباط و اتّصال قلب به خدا غافل ماندند و غافل می‌مانند. ما هم اگر دقّت کنیم، آنجایی که پیش رفتیم، موفق شدیم، خوب عمل کردیم و راضی هستیم، آنجایی است که این جنبه را تأمین کردیم. هرجا هم ضربه خوردیم، به‌خاطر ضعف در این جنبه کار است.(۲)

---

۱. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران ـ ۱۳۸۴/۷/۲۹.
۲. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران ـ ۱۳۶۹/۰۱/۱۰.

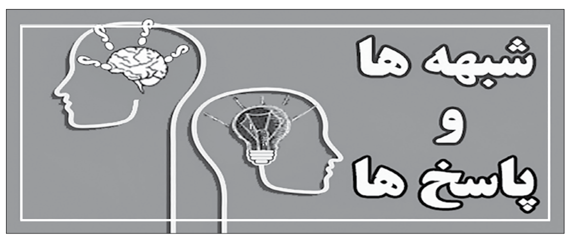

آفرینش خدا

*** ما را خدا آفریده، پس کی خدا را آفریده؟**

برای پاسخ دو مسئله را به صورت اختصار بررسی می‌کنیم:

۱. آیا هر پدیده‌ای نیاز به آفریدگار و یا به تعبیر فلسفی احتیاج به علت دارد؟
۲. آیا خداوند نیاز به علت یا آفریدگار دارد؟

اشتباه در تبیین و فهم اصل علیت موجب طرح این سؤال شده که علت خدا چیست؟

برخی به غلط این اصل را چنین بیان کرده‌اند: «هر چیزی یا هر موجودی در ایجادش محتاج علت است»، در حالی که عبارت درست چنین است که «هر معلولی نیازمند علت است» یا «هر موجود ممکنی محتاج علت است.»

طبق قاعده فلسفی «هر معلولی محتاج علت است» هر آنچه در به وجود آمدن، محتاج شیء دیگری است، نیاز به آن شیء دارد. وجود محتاج، «معلول» و وجودی که معلول به آن احتیاج دارد «علت» نام دارد. یک مفهوم، محور و سنگ بنای این قاعده است و آن «احتیاج» است.

اگر شیئی محتاج بود، علت می‌خواهد و اگر محتاج نبود علتی نمی‌خواهد و چون برخی فلاسفه غرب این قاعده را صحیح تبیین و روشن نکرده‌اند، دچار اشتباه شده و تصور نموده‌اند که هر موجودی به علت احتیاج دارد، در حالی که چنین سخنی نه قابل اثبات است و نه اصل علیت چنین مطلبی را بیان می‌کند.

توضیح اینکه لفظ «علت» از کلماتی است که به تعبیر فلاسفه، اضافی است؛ یعنی با لفظ و مفهومی دیگر تصور و فهمیده می‌شود مانند واژه و مفهوم پدر که با مفهوم فرزند قابل فهم است. اگر شخصی فرزند نداشته باشد، نمی‌توان به او پدر گفت و اصولاً پدر با تصور فرزند داشتن همراه است (صرف نظر از اینکه در خارج و واقعیت باید پدری وجود داشته باشد).

لفظ و مفهوم «علت» نیز چنین است. تا معلول (موجود محتاج) تصور نشود، کلمه علت بی‌معنا است، بدین جهت اگر در عالم، معلولی وجود نداشته باشد، علتی هم موجود نخواهد بود و اگر بتوان وجودی را اثبات کرد که هیچ احتیاجی نداشته باشد، علتی هم نخواهد داشت، چون علت برای رفع احتیاج است.

بنابراین هر پدیده‌ای محتاج آفریدگار نیست، بلکه هر پدیده محتاج، آفریدگار می‌خواهد.

آیا خداوند به علت یا آفریدگار احتیاج دارد؟

برخی فلاسفه غرب برای اثبات خداوند استدلال کرده‌اند که چون تسلسل محال است، بناچار ذهن مجبور است بپذیرد خدا وجود دارد، اما وجودی که خود، علت ندارد، برای آنها قابل تبیین و اثبات نیست.

اما فلاسفه اسلامی وجود خداوند را محتاج علت نمی‌دانند. نه بدین جهت که ذهن مجبور است چنین موجودی را بپذیرد، بلکه بدین جهت که خداوند علت هستی است، از این رو هیچ احتیاجی ندارد کسی یا شیئی بخواهد آن را برطرف کند. حقیقت هستی (که در عین دارا بودن مراتب و مظاهر مختلف، یک حقیقت بیش نیست) هرگز احتیاج به شیئی دیگر را ایجاب نمی‌کند. چون برای هستی، غیر و ماورائی تصور ندارد، غیر هستی، نیستی است».(۱)

برای اینکه مطلب روشن‌تر بشود، مثالی بیان می‌کنیم:

فرض کنید شخصی در حالِ خوردن غذایی شور است. می‌پرسد که چرا این غذا شور است؟ به او در جواب گفته می‌شود که مثلاً رُب یا چیز دیگری که به غذا اضافه شده، شور بوده و غذا شور شده، دوباره سؤال می‌کند که چرا رُب یا آن مادّه غذایی شور بوده، در جواب می‌گویند چون نمک آن زیاد بوده است. پس از این جواب، دیگر سؤال ادامه پیدا نمی‌کند و شخص نمی‌پرسد که چرا نمک شور است چون می‌داند نمک یعنی ماده غذایی که شور است و اگر نمک شیرین باشد دیگر نمک نیست، بلکه شکر است. پس سؤال‌های وی در این‌جا متوقف می‌شود، نه به جهت اینکه مجبور شد ذهن خود را متوقف کند بلکه به این جهت سؤال نکرد که دیگر برای شوری نمک علتی وجود ندارد. نمک عین شوری است.

در مورد خداوند نیز این‌گونه است، وجود خدا عین هستی است و در آن هیچ جهت نیستی راه ندارد و نمی‌توان برای خدا علّتی تصور کرد.

بنابراین هر موجودی علت نمی‌خواهد بلکه موجود محتاج و نیازمند است که محتاجِ علت است و چون خداوند غنی بالذات است و هیچ احتیاجی ندارد، علتی هم ندارد:«یا أَیُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللهِ وَ اللهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمیدُ؛(۲) ای مردم شما محتاج خداوند هستید و این تنها خداوند است که بی‌نیاز و ستوده است.»

---

۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج۱، ص۴۹۸.
۲. فاطر: ۱۵.

حقایقی درباره ماهیت وحی

خلیل آقاخانی

وحی یکی از پیچیده‌ترین مباحث در حوزه دین‌شناسی است. دانش انسان تاکنون نسبت به آن، از آنچه در قرآن آمده، فراتر نرفته است. این بدان معناست که آنچه از وحی می‌دانیم و می‌شناسیم همان چیزی است که وحی درباره خود تبیین کرده است. این در حالی است که وحی محور هر آن چیزی است که ما از آن به دین و ایمان یاد می‌کنیم؛ چرا که بی‌وحی، دین به مفهوم واقعی آن فرو می‌ریزد و تنها مشتی از کلیات و احتمالات درباره آینده بشریت از رستاخیز و معاد و حساب و کتاب می‌ماند که ریشه در برهان‌های عقلانی دارد.

از این‌رو دشمنان دین، تمامی همت خویش را بر این مبذول داشته‌اند تا با تشکیک در وحی و تنزل دادن آن به تجربیات عرفانی شخصی، آن را از جایگاه رفیع و بلندش فرود آورند و همانند امری تجربی و با قابلیت ابطال‌پذیری از حد وسط قرار گرفتن در قیاس برهانی، بیرون کشند و در اصل دین تردید افکنند و با فروریزی پایه‌های دینداری، همه آنچه بر پایه آن ساخته شده را تخریب کنند و دینداری و ایمان را از جامعه بشری بزدایند.

نویسنده در این مطلب با اشاره به چیستی و انواع وحی، آثار وحی الهی به پیامبران را تبیین کرده است.

***

انواع وحی

وحی در قرآن کاربردهای گوناگونی دارد و از دایره وسیعی برخوردار است، به گونه‌ای که شامل اشاره‌های سریع و پنهانی میان انسان‌ها تا الهامات فطری و غریزی تا الهام درونی برای انجام کاری تا بیان معارف و احکامی در خواب، بیداری، مستقیم و یا غیرمستقیم با بهره‌گیری از فرشتگان و واسطه‌ها می‌شود.

در قرآن یکی از کاربردهای وحی همان معنای ساده اشاره‌های تند و پنهانی است که میان افراد صورت می‌گیرد. این معنا از وحی هیچ ارتباطی به عالم بالا ندارد و نوعی رفتار ارتباطی میان انسانی با انسانی دیگر است. چنان‌که خداوند در آیه ۱۱ سوره مریم می‌فرماید: فَخَرَجَ عَلَی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَی إِلَیهِمْ أَن سَبِّحُوا بُکْرَةً وَعَشِیا؛ حضرت زکریا از محراب به سوی قومش شتافت و به اشاره به آنان القا کرد که صبح و شام خدا را تسبیح کنند.

آن حضرت(ع) برای سرپرستی و هدایت قوم خویش از خداوند تقاضای فرزندی داشت تا جانشین وی شده و هدایت مردمان را به عهده گیرد و خداوند این خواسته او و قومش را پذیرفت و نشانه این پذیرش را روزه سکوت سه روزه ایشان و تسبیح صبحگاهان و شامگاهان قومش قرار داد. آن حضرت(ع) نیز برای بیان مقصود خویش از اشاره‌های خاصی استفاده کرد که قرآن از آن به وحی یاد کرده است.

راغب اصفهانی، قرآن‌شناس مشهور در فرهنگ قرآنی خود، با توجه به این کاربرد قرآنی در معنای وحی می‌نویسد که وحی در ریشه و موضوع له اصلی‌اش در معنا و مفهوم اشاره تند و سریع است، از این‌رو هر کاری که به سرعت انجام گیرد، وحی نام دارد. به این معنا که معنای نخست این واژه در زبان عربی، همان زبان اشاره و کلام رمزی و کنایه‌ای است؛ اما این واژه سپس از نظر معنایی و مفهومی کاربردهای دیگری یافت به گونه‌ای که در معانی و مفاهیم دیگری نیز به کار رفته است. در قرآن غیر از کاربرد در معنای حقیقی و نخستین آن، که بیان شد، در چند مفهوم دیگر نیز این واژه به کار رفته است.

خداوند در آیه ۶۸ سوره نحل بیان می‌کند که به زنبور عسل جهت تهیه خانه در میان درختان وحی کرده است: پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که خانه‌هایی از کوه‌ها و درختان و سقف‌هایی که مردم می‌سازند انتخاب کن.

در جایی دیگر واژه وحی در معنای الهامات نفسانی به افراد عادی به کار رفته و خداوند در آیه ۷ سوره قصص می‌فرماید: وَأَوْحَینَا إِلَی أُمِّ مُوسَی أَنْ أَرْضِعِیهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَیهِ فَأَلْقِیهِ فِی الْیمِّ؛ به مادر موسی وحی کردیم که طفل خود را شیر بده و اگر ترسیدی که فرعون گزندی به او رساند او را در نیل رها کن.

> **از آیه ۳۹ سوره اسراء چنین برمی‌آید که خداوند در مقام پروردگاری خاص خود، ارتباط خود با انسان را برقرار کرده است و اگر نبود رحمت و فضل الهی که به شکل ربوبیت تجلی یافته است، هرگز ارتباط کلامی میان خود و انسان برقرار نمی‌کرد. رحمت الهی شامل انسان شد و خواست تا راه بازگشت و توبه را به روی وی بگشاید و او را از هبوط به مسیر درست و صراط مستقیم عبودیت بازگرداند.**

شاید این مورد همان چیزی است که برخی از آن به تجربه عرفانی یا الهام تعبیر می‌کنند؛ چرا که در این کاربرد، وحی به معنای خاطرهٔ ذهنی یا القای روحی و روانی از عالم بالا به کار رفته است که می‌تواند برای هر کسی اتفاق بیفتد و اختصاص به پیامبران ندارد، چنان‌که در میان مردم معروف است که می‌گویند مثلا به دلم برات شده که چنین و چنان....

خداوند در قرآن وحی را به ارتباط کلامی مستقیم میان خود و بشر منحصر نمی‌داند، بلکه از آیاتی از قرآن بر می‌آید که این ارتباط کلامی مستقیم می‌تواند میان خدا و فرشتگان باشد، چنان‌که در آیه ۱۲ سوره انفال آمده است: وإِذْ یُوحی ربّک إلی الملائکةِ أنّی مَعَکُم؛ هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم.

یا این ارتباط کلامی مستقیم می‌تواند میان جنیان با انسان باشد: وکذلک جعلْنا لکُلِّ نبیٍّ عدوّاً شیاطینَ الإنسِ والجنِّ یُوحی بعضُهم إلی بعضٍ؛ و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن برگماشتیم. بعضی از آنها به بعضی، برای فریب، سخنانِ آراسته وحی می‌کنند.(انعام، آیه ۱۱۲) یا در جایی دیگر می‌فرماید: وإنّ الشیاطینَ لَیُوحُون إلی أولیائِهِم لِیُجادِلُوکم؛ و در حقیقت، شیطان‌ها به دوستان خود وحی می‌کنند تا با شما ستیزه نمایند. (انعام، آیه ۱۲۱) این قسم از وحی به عنوان وحی شیطانی یا وسوسه معروف است. یا این ارتباط کلامی مستقیم می‌تواند میان فرشتگان با انسان باشد. مانند ارتباط کلامی جبرئیل با پیامبر(ص) که در سوره نجم و آیات دیگر آمده است.

> **وحی مجموعه‌ای از پیام‌ها و اوامر و نواهی است تا بشر آن را به کارگیرد و مسیر عبودیت را بازیابد و در آن مسیر حرکت کرده و به عبودیتی برسد که کنه آن ربوبیت و خلافت است. پیامبران بی‌هیچ بخل و کوتاهی همه این معارف و پیام‌ها و فرمان‌های الهی را به گوش بشر رسانیدند تا بشر با پیروی از آنها خود را در مسیر ربوبیت قرار دهد.**

ویژگی وحی‌پذیری پیامبران

نوع دیگر از کاربردهای واژه در آیات قرآن همان اصطلاح معروفی است که مدنظر این نوشتار است و آن نوعی ارتباط خاص میان خدا و انسان‌های خاص است. خداوند در آیاتی چند از جمله آیه ۳ سوره یوسف به این نوعِ وحی اشاره کرده و می‌فرماید: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَآ أَوْحَینَآ إِلَیکَ هَذَا الْقُرْآنَ؛ ما به وسیله وحی این قرآن به تو، بهترین داستان‌ها را برای تو بیان می‌کنیم.

این نوع از وحی شایع‌ترین کاربرد وحی در آیات قرآن است به گونه‌ای که نزدیک به هفتاد بار در قرآن وحی در این معنا و مفهوم به کار رفته است. این نوع از وحی، پدیده‌ای است مرموز که در قالب‌های عقلی بشر نمی‌گنجد. شناخت حقیقت وحی تنها برای کسی ممکن خواهد بود که آن را دریافت کرده است. بنابراین پیامبران الهی تنها کسانی هستند که به واسطه ارتباط شهودی با عالم غیب، معرفت به وحی خواهند داشت و دیگران تنها آثار و علائم وحی را خواهند فهمید.

این پدیدهٔ فرا عقلی، یکی از بالاترین مقاماتی است که صف پیامبران را از دیگران جدا می‌سازد. قرآن، ضمن تأکید بر این مطلب که پیامبران نیز به لحاظ جسمی بشری بیش نیستند و از جنس فرشتگان نمی‌باشند، تصریح می‌کند که آنان دارای خصیصه‌ای هستند که دیگران آن را ندارند و آن ویژگی «وحی‌پذیری» است.

از آیه ۵۱ سوره شوری به دست می‌آید که ارتباط کلامی میان خداوند و پیامبران به سه صورت امکان‌پذیر است. در این آیه وحی به عنوان یکی از اقسام ارتباط کلامی معرفی شده، به این معنی که وحی در این آیه نوعی سخن گفتن خاص خداوند با پیامبر(ص) است ولی این‌گونه نیست که ارتباط کلامی خدا با پیامبران تنها از طریق وحی انجام می‌گیرد.

به سخن دیگر، خداوند با پیامبران به سه روش سخن می‌گوید که یکی از این اقسام سه‌گانه وحی است که با توجه به دو شکل و روش دیگری که در همین آیه بیان شده می‌توان گفت که وحی همان ارتباط مستقیم کلامی میان خداوند و پیامبر است که بی‌واسطه انجام می‌شود. خداوند در این آیه می‌فرماید: وَ مَا کَانَ لِبَشَرٍ أَن یکَلِّمَهُ اللهُ إِلّا وَحْیا أَوْ مِن وَرَآء حِجَابٍ أَوْ یرْسِلَ رَسُولاً؛ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید، جز از راه وحی یا از فراسوی حجابی، یا فرستاده‌ای ارسال کند.

بنابراین، وحی مستقیم همان سخن و گفتار الهی است که هیچ واسطه‌ای میان خدا و پیامبر نباشد. نوع دوم سخن گفتن، سخن از پس حجاب است، چنان‌که بر اساس آیه ۳۰ سوره قصص خداوند برای نخستین بار با حضرت موسی(ع) به واسطه درخت و از پشت چنین حجابی سخن گفته است.

نوع سوم سخن گفتن خداوند با واسطه فرشته است. در آیاتی از قرآن از نزول فرشته‌ای سخن به میان آمده است که سخن خداوند را به پیامبرش منتقل می‌کرده است. از این فرشته به جبرئیل، روح‌الامین و مانند آن تعبیر شده است. (سوره نجم)

از این آیه به خوبی روشن می‌شود که خداوند سه نوع سخن گفتن خود با پیامبران را تبیین کرده است که وحی یکی از اقسام سخن گفتن است. بنابراین وحی به سه روش انجام نمی‌گیرد بلکه سخن گفتن به سه روش صورت می‌گیرد که یکی از اقسام آن وحی می‌باشد؛ البته گاهی به تسامح آن دو قسم از سخن گفتن نیز به عنوان وحی معرفی شده است.

به هر حال، وحی یکی از اقسام سخن گفتن وارتباط کلامی خداوند با پیامبر در اصطلاح خاص قرآنی است. و آنچه در این نوشتار مورد توجه است همین معنای اصطلاحی همراه با نوعی تسامح است که شامل دو قسم دیگر آن نیز یعنی سخن از پشت حجاب و با واسطه فرشته می‌شود.

ارتباط کلامی خدا با پیامبر اسلام(ص)

خداوند در بیش از ۴۰ آیه از آیات قرآن از جمله ۴۴ سوره آل عمران، ۱۹، ۵۰، ۱۰۶ و ۱۴۵ سوره انعام به پیامبر(ص) به عنوان یکی از دریافت‌کنندگان وحی الهی اشاره می‌کند. به این معنا که خداوند ارتباط کلامی با هر سه شیوه بخصوص شیوه مستقیم آن را داشته است. خداوند در آیات سوره نجم از دو شیوه ارتباط کلامی از طریق فرشته وحی و وحی مستقیم و بی‌واسطه الهی با پیامبرش سخن می‌گوید و معلوم می‌کند که وی در میان همه موجودات و آفریده‌های هستی در چنان جایگاهی قرار دارد که هیچ آفریده‌ای به آن نرسیده و نخواهد رسید؛ چرا که توانسته بود در مقام تدلی و قاب قوسین او ادنی(نجم، آیات ۸ و ۹) قرار گیرد و بی‌هیچ واسطه‌ای جز حجاب عماء، خداوند با او و ایشان با خداوند سخن بگویند. (امام خمینی(ره) بحث عماء را در شرح دعای سحر، تعلیقه شرح فصوص الحکم، مصباح الهدایه و تعلیقه بر مصباح الانس ابن فناری آورده است. عماء ابر رقیق و همان مه فارسی است. از دیدگاه نهایی حضرت امام برمی‌آید که: حقیقت عماء همان فیض اقدس است که خلیفه کبرا و جانشین بزرگ است. بحث عماء در یک روایت شیعی و چند روایت اهل سنت آمده است که سند روایت شیعی در عوالی اللالی آمده است)

> **از آیات قرآن به دست می‌آید که فرشته یا رسول الهی، سخن را نه در گوش بلکه در قلب پیامبر(ص) القا می‌کرد و تنزیل می‌نمود. بنابراین نزول بر قلب است و سخن در جان گفته می‌شد نه در گوش.**

خداوند درباره برخی از مشخصات وحی بر پیامبر(ص) می‌فرماید که وحی امری با عظمت و سنگین است (مزمل، آیات ۱ و ۵ و نیز المیزان، ج ۲۰، ص ۶۲) از این رو در روایات آمده که این سنگینی حتی به ظاهر نیز می‌رسید و آثار خستگی در آن حضرت بروز می‌کرد. در برخی دیگر از روایات درباره تجسم این سنگینی و ثقل معنوی وحی که در ماده نیز خود را بروز داده سخن گفته شده که شتر آن حضرت از فشار و سنگینی وحی بر زمین می‌نشست.

از آیات ۱۶ تا ۱۸ سوره قیامت نیز به دست می‌آید که نزول وحی و قرآن بر پیامبر(ص) به صورت قرائت از سوی خداوند بوده است.

از آیاتی چون آیه ۹۷ سوره بقره و ۲۴ سوره شوری و ۴ و ۱۰ و ۱۱ سوره نجم نیز بر می‌آید که قلب پیامبر(ص) جایگاه نزول وحی الهی و سخن خداوندی بوده است. ایشان زمانی وحی را می‌خواند که خداوند فرمانش را صادر می‌کرد (علق، آیه ۱)

از آیات نخست سور ضحی نیز این معنا استنباط می‌شود که ارتباط کلامی از سوی خداوند بوده است و این‌گونه نیست که آن حضرت(ص) اقدام به ارتباط می‌کرد. ازاین‌رو گاه این ارتباط به تاخیر می‌افتاد و همین تاخیر موجب نگرانی ایشان می‌شد و خداوند وی را دلداری می‌داد که این به معنای قطع ارتباط نیست، بلکه حکمتی دارد. با توجه به روایات تفسیری ذیل آیه می‌توان استنباط کرد که یکی از دلایل قطع و تاخیر وحی، دفع شبهات مشرکان و توهم ساختگی بودن وحی بوده است؛ چرا که تاخیر ارتباط به معنای آن بود که وحی نمی‌تواند بافته آن حضرت باشد، بلکه ارتباطی از سوی خداوند و در راستای اهداف هدایتی است. (مجمع‌البیان، ج ۹ و ۱۰، ص ۷۶۴)

چنان‌که اشاره شد ارتباط کلامی خداوند با پیامبر(ص) مختص به ارتباط مستقیم نبود، بلکه از دو روش دیگر نیز برای ارتباط استفاده شده است. از جمله در آیه ۹۷ سوره بقره خداوند جبرئیل را آورنده سخنان خداوند معرفی می‌کند و در آیه ۱۰۲ سوره نحل از این واسطه به عنوان روح‌القدس و در آیات ۱۹۳ و ۱۹۴ سوره شعراء از او به عنوان الروح‌الامین یاد می‌کند.

بر این اساس یک راه ارتباط کلامی میان خدا و پیامبر(ص)، از طریق فرستاده الهی(شوری، آیات ۵۱ و ۵۲) انجام می‌گرفت تا سخن خدا را فرود آورد و به قلب پیامبر(ص) برساند.

از آیات پیش گفته به دست می‌آید که فرشته یا رسول الهی، سخن را نه در گوش بلکه در قلب پیامبر(ص) القا می‌کرد و تنزیل می‌نمود. بنابراین، نزول بر قلب است و سخن در جان گفته می‌شد نه در گوش.(شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴) به این معنا که وحی و ارتباط مستقیم کلامی خداوند با پیامبر(ص) بر قلب و جان آن حضرت است (نجم، آیات۴، ۱۰ و ۱۱) چنان‌که همین ارتباط به شکل غیرمستقیم نیز با قلب می‌باشد.(بقره، آیه ۹۷ و شعراء، آیات ۹۳۱ و ۱۹۴) از این‌رو گفته می‌شود که همه اقسام ارتباط کلامی با قلب است و قلب جایگاه نزول وحی و دیگر اقسام ارتباط کلامی خداوند می‌باشد.

از آیات ۱۰ و ۱۱ سوره نجم این معنا به دست می‌آید که پیامبر(ص) افزون بر ارتباط کلامی دارای مشاهدات شهودی نیز بوده است. در این مشاهدات شهودی، پیامبر(ص) جبرئیل و حقایق هستی و ملکوتی از جمله قیامت و بهشت و دوزخ را مشاهده می‌کند.

این مشاهدات قلبی، واگویه حق هستند که خداوند هرگونه کژی و خطا را در آن مردود می‌داند و تردید و مجادله در آن را باطل می‌شمارد. (نجم، آیات ۱۱ تا ۱۷)

مشاهدات قلبی آن حضرت در معراج به سدرةالمنتهی و فراتر از آن، مشاهده آثار بزرگ ربوبی الهی است. در این سیر و سفر که برترین بوده است و نمی‌توان فراتر از آن را تصور و خیال کرد، پیامبر(ص) عرش الهی و فرشتگان حول عرش را رویت کرد. (زمر، آیه ۷۵) البته در مرتبه‌ای دیگر که از آن به مقام تدلی(نجم، آیه ۸) تعبیر می‌شود و فراتر از قاب قوسین او ادنی (نجم، آیه ۹) است از مقام شهود قلب فراتر رفته است. به سخن دیگر، اگر مرتبه نخست شهود چشم و مرتبه دوم شهود قلب باشد، مرتبه سوم فراتر از شهود و حقانیت است که نوعی فنای فی‌الله می‌باشد و این دیگر شهود نیست بلکه تدلی است که ادنی از آن تصور نمی‌رود. این همان مقام عمائیه است که از آن به فیض اقدس نیز تعبیر می‌شود. بنابراین، او نخستین تجلی الهی بود و آن را دریافت کرد نه آنکه به مشاهده قلبی یا رویت عینی دیده باشد. این همان چیزی است که گاه از آن به درک و دریافت یاد می‌شود و واژه‌ای برای تبیین آن نیست.

آثار ارتباط خدا با پیامبر

هدف از ارتباط خدا با انسان‌های خاص برای هدایت بشر است.(بقره، آیه ۳۷) چرا که انسان پس از هبوط راهی برای ارتباط نداشت و دیگر در مقام قدس و جنت الهی نبود تا مستقیم با او ارتباط برقرار شود. از این رو پس از هبوط، ارتباط کلامی از طریق وحی و مانند آن جایگزین هرگونه ارتباط دیگر میان خدا و انسان می‌شود.

از آیه ۳۹ سوره اسراء به دست می‌آید که خداوند در مقام پروردگاری خاص خود، ارتباط خود با انسان را برقرار کرده است و اگر نبود رحمت و فضل الهی که به شکل ربوبیت تجلی یافته است، هرگز ارتباط کلامی میان خود و انسان برقرار نمی‌کرد. رحمت الهی شامل انسان شد و خواست تا راه بازگشت و توبه را به روی وی بگشاید و او را از هبوط به مسیر درست و صراط مستقیم عبودیت بازگرداند. از این رو خداوند وحی را برخاسته از حکمت گسترده و عزت خویش بر می‌شمارد، چرا که هدف آفرینش عبودیت بوده است و طغیان و تمرد انسان و جنیان، برخلاف هدف آفرینش می‌باشد، پس خداوند خواست تا به عزت و حکمت خویش بر بشر و جن رحم آورد و ایشان را به مسیر درست بازگرداند.

وحی مجموعه‌ای از پیام‌ها و اوامر و نواهی است تا بشر آن را به کارگیرد و مسیر عبودیت را باز یابد و در آن مسیر حرکت کرده و به عبودیتی دست یابد که کنه آن ربوبیت و خلافت است.

پیامبران بی‌هیچ بخل و کوتاهی (تکویر، آیات ۱۹ تا ۲۴)همه این معارف و پیام‌ها و فرمان‌های الهی را به گوش بشر رسانیدند تا بشر با پیروی از آنها خود را در مسیر ربوبیت قرار دهد و تجلی ربوبیت الهی شود. ارتباط کلامی خدا با انسان‌های خاص برای رسانیدن پیام‌های الهی به گوش بشر، تجلی حکمت، عزت، ربوبیت خاص الهی و فضل و رحیمیت خاص خداوندی در حق بشر است تا در مسیر درست آفرینش قرار گیرند و به سوی لقای الهی بازگردند.

چراغ راه

عقول مردم مبنای حسابرسی روز قیامت

قال‌الامام الباقر(ع): «انما یداق‌الله العباد فی‌الحساب یوم‌القیامه علی قدرما اتاهم من العقول فی‌الدنیا.»

امام باقر(ع) فرمود: خداوند بندگان را در روز قیامت به اندازه عقل و خردی که در دنیا به آنها عطا کرده در حسابرسی‌شان دقت می‌نماید. (۱)

۱- بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۶۷

حکایت خوبان

استمرار ثواب برخی اعمال بعد از مرگ

پیامبر اکرم(ص) فرمود: هفت سبب (از اسباب خیر) است که ثوابش برای بنده خدا بعد از مرگ او نوشته می‌شود: ۱- کسی که نخلی بکارد ۲- یا چاه آبی حفر کند(برای منافع عموم) ۳- یا نهری را به جریان بیندازد ۴- یا مسجدی را بنا کند ۵- یا قرآنی(یا کتاب سودمندی) بنویسد ۶- یا عملی(صالح) از خود به یادگار بگذارد ۷- یا فرزند صالحی بعد از او بماند که پس از درگذشت وی برایش استغفار کند.(۱)

۱- تنبیه‌الخواطر، ج ۳، ص ۲۴

پرسش و پاسخ

نقاط اشتراک و افتراق عالم برزخ و قیامت(۱)

پرسش:

عالم برزخ که حدفاصل میان عالم دنیا و عالم قیامت است چه وجوه اشتراک و افتراقی با آن عالم دارد؟

پاسخ:

ضرورت وجود عالم قیامت

جهان طبیعت و دنیای مادی به دلیل ویژگی‌های خاص آن و ظرفیت پاداش کامل درستکاران و عذاب تبهکاران را ندارد. حکمت و عدالت خداوند اقتضا می‌کند که این رویداد مهم در جهان دیگری رخ دهد تا هدف از آفرینش به دست آید. ضرورت وجود معاد و عالم آخرت به حدی است که خداوند پیدایش آن را بر خود واجب می‌داند: «و ان علیه النشأه الاخری» و بر عهده اوست پدید آوردن جهانی دیگر (نجم- ۴۷) در آیات بسیاری از قرآن کریم در کنار ایمان به خدا، ایمان به «یوم‌الاخر» یا روز پایانی مطرح شده است. (بقره- ۱۷۷) کاربرد آخرت گاهی شامل برزخ، قیامت و بهشت و دوزخ ابدی می‌شود و گاهی نیز تنها به دنیای پس از برپایی قیامت و بهشت و دوزخ ابدی اطلاق می‌گردد. در هنگام برپایی قیامت، خورشید در هم پیچیده می‌شود، ستارگان تیره می‌گردند و فرو می‌ریزند، کوه‌ها جابه‌جا و مانند پشم زده شده متلاشی می‌شود، دریاها جوشان و خروشان می‌شوند. آسمان می‌شکافد و ستارگان از هم می‌پاشند و فرو می‌ریزند، زمین به زمین دیگری تبدیل می‌شود و آسمان‌ها تغییر می‌کنند. (تکویر- ۱ تا ۸) قبرها زیرورو می‌شوند، مردگان از قبر بیرون می‌آیند و همه آنان برای حسابرسی و مجازات در محضر خدای یگانه قهار ظاهر می‌گردند.

افتراقات و اشتراکات میان عالم برزخ و قیامت

۱- تکامل و تنزل

در عالم برزخ قیامت، تکامل به معنای فعلیت یافتن استعدادها و صفات بالقوه وجود ندارد. اما نوع دیگری از تکامل در آن مطرح است. تکامل در هر سه نشئه دنیا: برزخ و قیامت به معنی تقرب به خداوند با دریافت فیض و رحمت الهی است و تنزل به معنای دوری از خداوند و بی‌بهره بودن از رحمت او است. بدون رحمت و فیض الهی هیچ‌کس را یارای تکامل و ترقی نیست. (نور- ۲۱) دریافت فیض الهی و یا عدم دریافت آن به زمینه‌سازی و سنخ رفتار آن توسط خود انسان بستگی دارد. در این دنیا امکان توبه و ندامت از گناهان و جبران گذشته وجود دارد ولی در نشئه برزخ و قیامت، جایی برای توبه و جبران گذشته وجود ندارد، ولی راه دیگری برای ترقی و نجات گنهکاران که زمینه‌ای برای برخورداری از رحمت الهی را دارند هست و آن چیزی جز تحمل درد و رنج و عذاب در عالم برزخ و مواقف قیامت و جهنم نیست! با این حال این عذاب نوعی رحمت و لطف در حق آنان است. و این در صورتی است که با آتش جهنم امکان پاک‌سازی آنان از گناهان وجود داشته باشد، در غیر این صورت باید برای همیشه در آتش جهنم باقی و جاودان بمانند. کسانی که بر اثر بدکرداری‌ها و گناهان مستمر، سیاهی و تیرگی تمام وجود آنان را پرکرده در هیچ نقطه روشنی در وجود آنان نمانده است، همان کسانی هستند که خداوند به آنان نظر رحمت نمی‌کند. زیرا شایستگی هر نوع پیرایش و پاک‌سازی را از دست داده و حتی با عذاب نیز شایستگی دریافت رحمت و لطف خداوند را ندارند (آل‌عمران- ۷۷) بنابراین تا فرصت باقی است در این دنیا باید توبه واقعی بکنیم که این ساده‌ترین راه برای رفع آثار گناه و نافرمانی خداوند است و زمینه‌سازی برای رشد و تکامل را در برزخ و قیامت فراهم می‌کند.

۲- زمان از جنس دیگر

زمان یا بعد چهارم اجسام مقدار حرکت و تغییر اشیاء را نشان می‌دهد. در زندگی دنیا، زمان از حرکت زمین به دور خورشید به دست می‌آید. حرکت کامل زمین به دور خود باعث پدید آمدن شب و روز و گردش کامل زمین به دور خورشید موجب پدید آمدن سال می‌شود.

با برچیده شدن خورشید و ماه و ستارگان و تحول بنیادی در عالم کون و مکان، زمان نیز که محصول حرکت آنها است به طور طبیعی از بین می‌رود و برپایی قیامت، در واقع اعلام پایان زمان است. اما آیا در عالم قیامت زمان از نوع دیگری وجود دارد؟ در پاسخ باید گفت: با توجه به اینکه زمان مقدار حرکت اشیاء است و در عالم قیامت هم حرکت وجود دارد، بنابراین می‌توان گفت در عالم قیامت زمان نیز وجود دارد. اما نه از نوع دنیایی آن، بلکه از نوعی متناسب با ویژگی‌های آن جهان بنابراین هم در عالم برزخ زمان وجود دارد و هم در عالم قیامت، اما هر کدام متناسب با مقتضیات خاص خودشان نسبی است.

۳- وجود جسم و بدن

همان‌گونه که انسان در عالم دنیا و برزخ دارای جسم و بدن است با این تفاوت که بدن دنیوی مادی و بدن برزخی مثالی است. همین‌طور انسان درعالم قیامت نیز دارای جسم و بدن است. اما کیفیت آن با بدن دنیوی و برزخی او متفاوت است. قرآن کریم در آیات متعددی به زنده‌شدن جسم مادی ما در عالم قیامت اشاره دارد و می‌فرماید: آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوان‌های او را جمع نخواهیم کرد؟ آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم (قیامت- ۳-۴) در اینجا سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا حشر جسمانی در عالم قیامت تغییر می‌کند؟ معاد جسمانی به این مفهوم نیست که جسم انسان با همین ویژگی‌ها و خصوصیاتی که در این دنیا دارد، در قیامت هم همین‌طور باشد. خدای متعال که عالم و حکیم است بهتر از هرکسی می‌داند که این جسم باید دارای خصوصیاتی شود که بتواند آن مدت طولانی را دوام بیاورد. بنابراین درست است که همین جسم دنیوی در روز قیامت از زیر خاک زنده شده و به عرصه محشر وارد می‌شود. اما این به معنای داشتن همین خصوصیات دنیایی نیست، و کیفیت آن متناسب با عالم قیامت خواهد بود، که یکی از آنها جاودانگی است. البته این بحث اختلافی است یعنی اصل معاد جسمانی براساس آیات و روایات قابل قبول بسیاری از علما و صاحب‌نظران است اما در کیفیت این جسم مادی دنیوی که وارد عالم قیامت می‌شود اختلاف است.

(ادامه دارد)

سلوک عارفانه

وجوه اشتراک زندگی دنیا و آخرت

هر دو زندگی حقیقی و واقعی است. در هر دو زندگی انسان به خود و آنچه به خود تعلق دارد آگاه است. در هر دو زندگی لذت و رنج، سرور و اندوه، سعادت و شقاوت هست. غرائز انسان اعم از غرائز حیوانی و غرائز ویژه انسان در هر دو زندگی حکمفرما است. در هر دو زندگی انسان با بدن و اندام کامل و اعضا و جوارح زندگی می‌کند. در هر دو زندگی فضا و اجرام هست. اما تفاوت‌های اساسی هم در کار است.(۱)

۱- رستاخیز، شهید مرتضی مطهری(ره)، بینش مطهر، ص ۳۴